

بیمارستان بلدیه عمر چندانی نکرد

تولد بیمارستان شهر در جولان بیماری‌های واگیردار اگر بخواهیم بی‌محایا خودمان را در دل قصه بیندازیم، باید به مشهد سال‌های منتهی به ۱۳۲۰ خورشیدی برویم. در این سال‌ها، خیابان‌های مدرن و تازه‌اندک‌اندک از دل بافت کهنه و پیچ‌درپیچ شهر متولد می‌شوند، اما هنوز خبری از آب‌لوله‌کشی نیست. مردم همچنان از آب‌آلوده آب‌انبارها و نه‌راه‌های جاری می‌نوشند و شهر پی‌درپی درگیر گسترش بیماری‌های روده‌ای، حصبه (تیفوئید) و وبا می‌شود.

از سوی دیگر، حمام‌های خزینه‌ای حتی با وجود ممنوعیت‌های قانونی، هنوز زورشان به دوش‌ها و حمام‌های نمره‌ای مدرن می‌چرید تا شهر مدام آبستن بیماری‌های پوستی و چشمی باشد. تراخم و کچلی چنان در شهر شایع و با روزمرگی مردم هم‌زیست است که «کوری و کچلی» رسماً به ادبیات عامیانه و مَثَل‌های کوچه و بازار راه پیدا می‌کند. سفلیس و سوزاک نیز امراض مقاربتی پنهانی هستند که در لایه‌های زیرین جامعه جولان می‌دهند.

از سویی دیگر، اخبار «تریاک خورده‌ها» و آمار تلفات مربوط به این مسمومیت‌ها پای ثابت جراید محلی است، چرا که در نگاه عامه، این ماده مخدر هم درمان انواع امراض از جمله سرماخوردگی است، هم مسکن دردهای بی‌درمان، و هم مرهمی در دسترس برای جان‌های به‌لر رسیده تا خودشان را از رنج زندگی خلاص کنند.

در این اوضاع ناخوش بهداشت و سلامت عمومی، از آغاز به کار تنها بیمارستان مدرن و آبرودار شهر (بیمارستان شاه‌رضا- ۱۳۱۳) تنها چندسال می‌گذرد، اما یک بیمارستان نوپای ۲۰۰ تختخوابی برای شهری با حدود ۱۷۶هزار نفر جمعیت کافی نیست. آن‌هم مشهدی که سالانه پذیرای خیل عظیمی از زائران اغلب تهیدست است؛ زائرانِی که بر بار جمعیتی شهر می‌افزایند و در مسافرخانه‌ها، کاروان‌سراها و بست‌های اطراف حرم سکنی می‌گزینند. این اقامت‌های طولانی، با نگاهی بهداشتی، به معنای ورود و خروج مداوم انواع امراض واگیردار به این کانون جمعیتی است.

بیمارستان شاه‌رضا با معماری چشم‌نواز، تجهیزات نوین، تشریفات سنگین و ظرفیت محدود، مأمَن این همه بیمار بی‌پناه و بی‌چیز نیست. در چنین ساختاری، طبقات فرادست، درباریان، صاحب‌منصبان و نظامیان در اولویت درمان قرار دارند و فقرا در گوشه‌خیابان‌ها رها می‌شوند تا خود به کانون انتشار بیماری‌های دل گردند. در چنین بستری، با شروع جنگ جهانی دوم و سایه سنگین گرانی و قحطی، سوءتغذیه نیز تیر آخ را به جان نحیف شهروندان بی‌امتیاز می‌زند. درست در میانه‌این بحران، در پاییز ۱۳۱۸ خورشیدی، سنگری درمانی، مردمی و بی‌ادعادر قلب شهر متولد می‌شود تاگروه کارناخوش‌های بی‌پناه باز کند و خط مقدم مبارزه با بیماری‌های واگیر شود. سکان این بیمارستان نوپا را دکتر احمد سالاری در دست می‌گیرد و به پشتوانه وابستگی‌اش به بلدیه، نام «بیمارستان شهر» بر تابلوی آن نقش می‌بندد.

● وقتی بلدیه پای کار می‌آید

اما شاید این پرسش پیش بیاید که چرا شهرداری باید کار درمانی انجام می‌داد؟ طبق نخستین قانون‌نامه بلدیه در دوره مشروطه، «مراقبت در رفع تكدی و تأسيس دارالمساكين، دارالعجزه، مريض خانه‌ها و امثال آن و معانات در اقدامات حفظالصحه، حفظ دواب و حشم، تأسيس دواخانه‌ها و امثال آن‌ها» از وظایف مصرح بلدیه بود.

در همین راستا، بلدیه و بعدها شهرداری مؤسسات بهداشتی و خدمات درمانی متعددی دایر کرد که شامل درمانگاه‌ها، بیمارستان‌ها، نوانخانه‌ها، شیرخوارگاه‌ها و تیمارستان‌ها می‌شد.حضور پزشکان در دوره پهلوی پررنگ‌تر

کوچه حاج رستم و تعطیلی بیمارستان شهر!

البته تنها سه سال کافی است تا پنبه بنگاه مفید بهداشتی شهر هم زده شود. سال ۱۳۲۴ اخبار از انحلال این بیمارستان به دلیل کمبود بودجه خبر می‌دهد. فردی به نام شهریاری که از چندوچون ماجرا مطلع است، اعتراض‌نامه‌ای بلندبالا به جراید می‌نویسد و حدیث مفصلی از آن را برای مردم می‌خواند.

طبق نوشته سعید شهریاری، شهرداری بودجه ندارد و می‌خواهد بیمارستان را تعطیل کند؛ از سوی دیگر، آستان قدس هم که متکفل بخشی از هزینه‌هاست، دست یاری‌اش را قطع کرده است. او می‌گوید: «برای شهری نظیر مشهد که ۱۷۰هزار نفر جمعیت دارد، ۱۹۰اقل ۱۷۰تختخواب ضروری است. در صورتی که در تمام مشهد بیش از ۳۰۰ تختخواب وجود ندارد که زایشگاه‌ها هم جزو آن است. بیمارانی که مبتلا به بیماری واگیردار بوده و برای بهداشت عمومی شهر خطرناکند به این بیمارستان منتقل و تحت

و عیان‌تر می‌شود، چنان‌که انتشار خبر درگذشت «دکتر جوادخان تبریزی» پزشک شهرداری در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در مطبوعات آن روزگار، گواهی بر این پیوند ساختاری است. بست‌های امدادی نیز از سال ۱۳۰۷ با همکاری آستان قدس آغاز به کار می‌کنند تا پذیرای بیماران کم‌بضاعت شهر باشند. در همین سال‌ها و در تب‌وتاب تغییر



ایپیدمی‌ها، کمبودهای بهداشتی و فقر شهر را به تنهایی بر دوش نحیف خود کشید.

واژگان عربی ادارات به فارسی، عنوان «بهداری شهرداری» برسرزبان‌های افندو جایگزین «اداره صحیه بلدیه» می‌شود. وقتی شهرداری می‌بیند خیل مراجعان نیازمند بستری در شهر فزونی یافته و بیمارستان مجلل شاه‌رضا نیز رغبتی به پذیرش بی‌چیزان و تهیدستان ندارد، آستین بالا می‌زند تا کاری کند کارستان: «از این‌رو در سال ۱۳۱۶ خورشیدی، مبلغ ۳۰ هزار ریال را در بودجه خود برای تأسیس «بیمارستان شهر» پیش‌بینی و مصوب می‌کند.

برای بازخوانی پشت‌پرده‌های ساخت این بیمارستان نمی‌توان چندان به مطبوعات متکی بود، اما بی‌تردید جلسات و مناقشات فراوانی میان موافقان و مخالفان درگرفته تا سرانجام اجازه‌احداث بیمارستان صدتختخوابی ازسوی وزارت‌کشور به شهرداری مشهد ابلاغ شده است. در مهرماه سال ۱۳۱۸، روزنامه آزادی چنین گزارش می‌دهد، «یک دستگاه بیمارستان ۲۰ تختخوابی که از طرف شهرداری در دست ساختمان می‌باشد بنای



نمایی بسته از بیماران در بیمارستان شهر

آن اتمام یافته و مشغول پوشش سقف و ساختن درهای آن می‌باشند.»

در میان این آمارهای به‌ظاهر متناقض درباره تعداد تخت‌ها، سرانجام وعده افتتاح بیمارستانی با ۱۵۰ تختخواب تا اول آذرماه در جراید به چاپ می‌رسد و روزنامه شهامت نیز بر آن صحه می‌گذارد. بااین همه، پس از بهره‌برداری

که با برق روشن می‌شوند، آن موقع شب، دکتر سالاری و دیگر پزشکان بیمارستان بر سر کار حاضرند و خبرنگار با همراهی دکتر سالاری، تمام ساختمان‌ها و اتاق‌ها را بازدید می‌کند. او در شرح آن می‌نویسد: «تخت‌ها نظیف، ملافه‌ها تمیز، لوازم پاک و پاکیزه، پرستاران مانند فرشته‌های زحمتکش در کمال نظافت و مهربانی مواظب حال بیماران بودند.» همکاری و مساعدت آستان قدس با شهرداری نیز تعداد تخت‌ها را به ۱۵۰ عدد رسانده است.

البته این تنها گزارش مثبت جراید درباره حال و روز خوب بیمارستان نیست. دکتر رادیپور، مدیر بخش بیماری‌های مسری، نیز در پیام دیگری مورد تفقد بیماری قرار می‌گیرد که ۱۰روز در آنجا بستری بوده است. در فروردین ۱۳۲۱ فریدون گوشا، دبیر فیزیک و شیمی، از نجات خود از چنگال بیماری حصبه با کمک این پزشک خبر می‌دهد و می‌نویسد: «حسن انتظام و انضباط کارکنان و پرستاران آن بنگاه، انصاف‌شایان بسی تقدیر و تمجید است.»

گزارش جامع کارنامه ۸۵ روزه نخست سال ۱۳۲۱، آمار دقیقی از عملکرد بیمارستان را سه سال پس از تأسیس به دست می‌دهد. در همین اثنا، همان خبرنگار روزنامه «آزادی» – که دو سال پیش گزارش نخست خود را درباره کیفیت خدمات نگاشته بود – دوباره در محل حاضر شده و ضمن توصیف بخش‌های مختلف (مسری، طبّی، جراحی، اتاق عمل، داروخانه، انبار و مطبخ)، آن را «مفیدترین بنگاه بهداشتی شهر» و حائز رتبه اول برای بیماراران فقیر می‌خواند. او در گالیه‌ای از وضعیت بیمارستان شاه‌رضا که آن را «قصاب‌خانه» می‌نامد، می‌نویسد: «افرادی که باید پشت پنجره‌های بیمارستان شاه‌رضا جان می‌دادند، به اینجا آمده و پذیرفته می‌شوند.» این خبرنگار در تکمیل مشاهدات خود می‌افزاید: «قسمت مهم این بیمارستان، مطلب عمومی آن است که آقای دکتر اعتمادی آن را اداره کرده و روزانه دویست نفر را معاینه و نسخه می‌دهند.»

فرزانه، کارمند ثبت مشهد از دیگر بیماران دکتر رادپور نیز در تقدیرنامه‌ای دیگر می‌نویسد: «بیمارستان شهرداری تشکیلات منظم و مرتبی است که از بیماران بی‌بضاعت با خلوص کیت و صمیمیت پذیرایی کرده و مجانا مدارا می‌نماید؛ آمبول و دوا و اغذیه در موقع خود بدون حیف‌ومیل به بیماران می‌رسد و احدی از وظیفه خود سرپیچ نمی‌کند.»

همان‌طور که بیان است، این بیمارستان با راه‌اندازی بخش مسری، رایگان‌کردن خدمات و رویکرد حمایتی‌اش، نقش مهمی در کنترل همه‌گیری‌ها و تسکین دردهای عمومی شهر در آن مقطع زمانی ایفا کرده است.



طبق دستور جناب آقای پاکروان، استاندار وقت، بین شهرداری و آستان‌قدس قراردادی تنظیم شد که در قبال تهیه ۵۰ تختخواب در بیمارستان شهر، اداره بهداشتی سالیانه دویست و چهل هزار ریال و شهرداری سالیانه صد و هشتاد هزار ریال نقد اپرداخت نماید و حقوق و مزایای سه نفر پزشک را عهده‌دار گردد و مخارج پنجاه تختخواب دیگر را آستانه متقبل باشد. جریان به همین طریق ادامه داشت تا اینکه جناب آقای اشرفی به سمت استاندار استان نهم منصوب و تشریف‌فرما شدند. پس از ورود به مشهد، مطالعات لازمه نشان داد که مریض‌خانه‌های موجود کافی نیست و توسعه مؤسسه بهداشتی را لازم شمردند. تصمیم گرفته‌شد که آستان قدس ۵۰ تختخواب مربوط به آستانه را به بیمارستان شاه‌رضا برای ایجاد قسمت مسری انتقال دهد و از طرف شهرداری هم جداگانه یک بیمارستان ۲۰۰ تختخوابی، تحت نظر رئیس رفته و آراسته این بیمارستان را در ۲۵ اسفند ۱۳۲۶ در جریده «آفتاب شرق» چنین تعریف می‌کند: «شهرداری برای معالجه مریضان بی‌بضاعت احتیاج به مریض‌خانه داشت و

معالجه قرار می‌گیرند. در حالی که بیمارستان شاه‌رضا بخش مسری برای این بیماران ندارد.» او حتی سرنوشت قشر ضعیف اجتماع را با این بیمارستان گره می‌زند و می‌نویسد: «بیمارستان شهر تنها ملجأ و پناه قشر کارگر هنگام بیماری است. در شهری که حتی خارجی‌ها با تأسیس مراکز درمانی به ما رحم می‌کنند، دولت تنها بیمارستانش را تعطیل می‌کند!»

او پیشنهاد می‌دهد انجمن شهر از محل صرفه‌جویی از محل دیگر هزینه‌ها، جلوی این تعطیلی را بگیرد. ظاهر این داد و پیدادها به جایی می‌رسد و بیمارستان در آن مقطع تعطیل نمی‌شود، اما اوضاع بیمارستان رو به بهبود نمی‌رود. نگارنده نامه بالا مدتی بعد نوشته دیگری برای جراید می‌فرستد و حقایق دیگری را روشن می‌کند.

طبق نوشته شهریاری با زمزمه انحلال، آستان قدس پای خودش را کاملاً پس می‌کشد و دو سال دیگر با همت پزشکان و کادر مجموعه، این بیمارستان اداره‌کار می‌دهد. این معترض وضع بیمارستان را در سال ۱۳۲۶ چنین توصیف می‌کند: «عمارت رختشوی خانه و آب‌انبار آن نیمه‌تمام‌مانده

شهر

ايشنه ۵۰مهرماه ۱۳۲۱ ۱۳ ربيع الثاني ۱۳۴۸ شماره ۲۸۶۷

۱۵

↓

تاریخ و هویت

اخبار قدیمی

گزارش عجیبی که روزنامه خراسان ۶۷سال پیش درباره ماجرای یک قتل منتشر کرده است

قاتل از ترس شبخ مقتول، خودش را معرفی کرد



گروه تاریخ و هویت شاید عجیب باشد، اما سال ۱۳۳۸ خورشیدی قاتلی که هیچ ردی به جا نگذاشته بوده، به کلاترتی می‌رود و خودش را معرفی می‌کند. در وهله اول، نخستین چیزی که به ذهن می‌رسد این است که دچار عذاب وجدان شده، اما این‌طور نیست. این قاتل که خبرش را روزنامه خراسان در خردادماه همین سال منتشر کرده، تنها به این دلیل خودش را معرفی می‌کند که روح سرگردان مقتول دست از سرش بردارد. البته مقتوله درست است.

خبرنگار خراسان در خبری با تیتیر« رضا. قاتل کبری چگونه خود را معرفی کرد» ماجرای دردناک و البته عجیبی را تعریف می‌کند که شروع آن، چنین است: «رضا، سرباز وظیفه که دارای سوابق متعدد شرات می‌باشد و مدت هفت سال است که سرباز قرازی بوده، قاتل از آب درآمد. او در طی این مدت چندین بار به زندان رفته است و معتاد به افیون هم می‌باشد.» اما رضا چه کسی را کشته، دلپیش چه بوده و درنهایت چه اتفاقی برایش افتاده؟ سؤالاتی است که خبرنگار، ۶۷سال پیش از خوانندگان پرسیده و خودش آن را جواب داده است. «رضا، دختر عمومی خود یعنی کبری را اغفال نموده، با ابراز علاقه و اینکه قصد دارد با او ازدواج کند، کبری را به کارهای ناشایست وادار می‌سازد و تا چند وقتی از راه به کار گماشتن دختر عمومی خود به کارهای زشت، امرار معاش می‌کند.»

بله، رضا از سادگی دختری بی‌سواد و ناآگاه سوءاستفاده کرده و سپس با ابراز علاقه و اینکه برای ادامه زندگی، باید پول داشته باشیم، او را به کارهای منافی عفت وامی‌دارد تا از این طریق، هزینه مواد مخدرش را تهیه کند اما یک روز، کبرای بیچاره متوجه می‌شود که هیچ عشقی در میان نیست و همین سبب دعوای بین آن دو می‌شود: «روزی بین کبری و رضا در یکی از اماکن فساد در محله پایین‌خیابان، مشاجره و گفت‌وگو آغاز می‌گردد. کبری در انتظار مردم به رضا ناسزاگفته و نامبرده را سرزنش می‌کند که تو با مگر و حيله، پلانی به سر من آورده‌ای که دیگر نمی‌خواهم نزد پدر و مادرم برگردم. رضا جلوی مردم چیزی نمی‌گوید ولی در باطن برای قتل نامبرده نقشه می‌کشد.»

رضا یک روز با نقشه قبلی می‌رود پی کبری و به بهانه آشتی او را به زمین‌های بایر اطراف مصلای مشهد می‌کشاند و پس از خوردن شربت خواب‌آور به دخترعمویش، او را خفه می‌کند: «رضا پس از اینکه مقصودش حاصل می‌شود، برای اطمینان کامل از مرگ، چند لگد به پهلوهای مقتوله می‌زند و سپس برای اینکه جسد مزبور را مخفی نماید، او را در گودالی که مربوط به مقنی‌ها می‌باشد، انداخته و روی مقتوله را خاک می‌ریزد و او را مدفون می‌کند و بعد با اطمینان خاطر به شهر مراجعت می‌نماید و اگر کسی هم سراغ او را می‌گرفته است، رضا اظهار بی‌اطلاعی می‌نموده و بدین ترتیب جریان قتل مخفی می‌ماند.»

قاتل مطمئن بود که گیر نمی‌افتد، اما کاپوس و اوهام در خواب و بیداری دست از سرش برنمی‌داشت تا اینکه یک روز، روح کبری را جلوی خودش می‌بیند. خبرنگار خراسان می‌نویسد: «چند روز پیش، رضا بعد از اینکه در باغات مقداری توت می‌خورد، برای شستن دست و صورت خود بدون اراده به محل قتل می‌رود و چون در آنجا قاتلی جاری است، همین که مشغول شستن دست و صورت خود می‌شود، ناگهان شبخ زن مقتوله در جلوی او مجسم می‌شود. شبخی که به او می‌گوید، بی‌دین، تو مرا بی‌عصمت و بی‌عفت نمودی و در دنیا روسیاه گردانیدی، چرا نمی‌روی خودت را به کلاترتی معرفی کنی، روز خوش نخواهی دید و از آن بدتر هم خواهی شد.» پس از این است که رضا، دوان دوان خودش را به کلاترتی می‌رساند و به همه چیز اعتراف می‌کند: «قاتل همان‌طور که در آگاهی اظهار کرده از وقتی که کبری را به قتل رسانیده، روز خوشی به خود ندیده زیرا را در زندان بوده و یا اینکه همیشه ناراحت به سر برده است و همیشه شبخ مقتول او را عذاب می‌داده است. رضا بلافاصله به شهر می‌آید و خودش را به شهربانی معرفی می‌نماید. به طوری که نزدیکان او تعریف می‌کنند، نامبرده چون معتاد به افیون بوده، در محیط سربازخانه نسبت به او سخت می‌گذشته است. اصلاً شاید یکی از علل فرار او از خدمت زیر پرچم هم همین بوده است. به هر حال، اکنون قرار بازداشت موقت نامبرده به اتهام قتل از طرف شعبه ۱ آقای صادر شده و آقای سلامی بازپرس شعبه یک آگاهی مشغول رسیدگی به پرونده‌های نامبرده می‌باشد.» سه ماه پس از این گزارش، جریده خراسان دوباره پرونده رضا را پی می‌گیرد و اخبار محاکمه او را، اگرچه مختصر در روزنامه چاپ می‌کند. در بخشی از گزارش یکی از محکمه‌ها آمده که قاضی برای رضا حکم حبس صادر کرده چون کبری زن یک با رفتار ناشایست بوده است اما پس از مدتی، حکم رأی رضا به اعدام تغییر پیدا می‌کند که البته روزنامه خراسان در مورد دلایل این تغییر حکم هیچ توضیحی نمی‌دهد و دیگر مشخص نمی‌کند که موضوع رضا چه می‌شود و درباره اینکه آیا او در نهایت اعدام می‌شود یا نه، چیزی نمی‌نویسد.

تاریخ نگار

سپر جواهر نشان نادر شاه افشار



اردلان| نادرشاه افشار پس از فتح مشهد در یکی از بزرگ‌ترین نبردهای خارجی‌اش، به هند لشکر کشید و بخش عمده‌ای از جواهرات سرشناس امروز ایران را با خود از این کشور به غنیمت آورد. یکی از این تصمیرات، سپری جواهرنشان است که اکنون در موزه ملی ایران نگهداری می‌شود. سپر نادری ۴۶ سانتی متر قطر دارد و از پوست کرگدن ساخته شده و بر آن، زمرد، الماس، لعل و یاقوت‌های زیادی کار شده است. آن چنان که حتی لبه‌های سپر که کمتر دیده می‌شود، جواهرنشان است. در مرکز این سپر نیز یک لعل سرخ وجود دارد که از درشت‌ترین نمونه‌های شناخته‌شده در جهان محسوب می‌شود.

منابع، اخبار خراسان در دوره قاجار، تألیف سید مهدی سیدقطبی؛ اخبار خراسان در دوره پهلوی اول، پژوهش سید مهدی سیدقطبی؛ تاریخ پزشکی در مشهد، غلامرضا آذری‌خاکستر